

واژه‌های فارسی در زبان ازبکی*

مه‌دی مرعشی

پیشگفتار

تاریخ نشان می‌دهد که روزگاری دراز پیش از آن که اقوام ترک‌زبان و ترک‌نژاد مغول و تاتار و ازبک به آسیای میانه قدم گذارند، آن سرزمین موطن اقوام آریایی‌نژاد سُغدی و خوارزمی و باختری بوده است. هرودوت مورخ یونانی از آسیای میانه به نام ساتراپی شانزدهم^(۱) هخامنشیان یاد می‌کند و می‌نویسد کورش پس از آن که بر سرزمین‌های بلخ و مرو و سغد دست یافت و تا سیردریا (سیحون) پیش رفت در آنجا شهری با برج و باروی بسیار بنا نهاد و آن را کورش شهر^(۲) (Cyropolis) نامید. کاوش‌های سالهای اخیر باستان‌شناسان شوروی در نسا پایتخت اشکانیان در نزدیکی عشق‌آباد (پایتخت کنونی جمهوری ترکمنستان شوروی) از فرهنگ آریایی کهنسالی حکایت می‌کند.^(۳) در ایران ساسانی مانویان که از آزار زردشتیان به تنگ آمده بودند به آسیای میانه مهاجرت کردند و دین و آیین مانوی را با خود به آن دیار و تا مرزهای چین بردند. مانی

*. ایران‌نامه، سال ششم، صص ۷۶ تا ۹۲.

خود سالها در آسیای میانه به سر برد. در این زمان بود که الفبای سعیدی را ابداع کرد و شیوه آراستن نسخه‌های خطی را با نقاشی و مینیاتورهای زیبا در آن سرزمین رواج داد.^(۴)

در دوران اسلامی در دامن این اقلیم بزرگ (ماوراءالنهر و خراسان) نام‌آوران شعر و ادب فارسی و علوم اسلامی پرورش یافته‌اند. در علوم بزرگترین دانشمندان تاریخ ایران از کانونهای فرهنگی خوارزم و سمرقند و بخارا برخاسته‌اند. سامانیان که خود را از اعقاب بهرام چوبین می‌دانستند در شعر و ادب پارسی که پس از چیرگی تازیان به سستی گراییده بود، از سامان بلخ رستاخیزی بپا کردند. پشتیبانی آنان از سخن‌سرایان پارسی‌گوی جان تازه‌ای در کالبد زبان فارسی و فرهنگ ایرانی دمید. در چکامه رودکی (۹۴۰ میلادی)^(۵) از قریه پنج رودک (از توابع سمرقند) و در موسیقی ابونصر فارابی (۹۵۰ میلادی) که موسیقی ایرانی و دنیای اسلامی مرهون نبوغ اوست از فاریاب (واقع در ساحل غربی رود سیحون) و در ستاره‌شناسی و تاریخ و ریاضیات و زمین‌شناسی و زبان‌شناسی ابوریحان بیرونی (۱۰۴۸ میلادی) از بیرون (از توابع خوارزم) و در فلسفه و پزشکی ابوعلی سینا (۱۰۳۷ میلادی) از افشنه (از توابع بخارا) و حکیم ابوالقاسم فردوسی (۱۰۲۰ میلادی) از طوس برخاستند^(۶) و زبان و فرهنگ ایرانی را بارور کردند. پس از آن که سامانیان در آخرین سال قرن دهم میلادی از غزنویان و قراخانیان شکست خوردند ایران و ماوراءالنهر به دست فرمانروایان ترک‌زبان و ترک‌نژاد غزنوی و سلجوقی و مغول و تاتار و تیموری افتاد.^(۷) با این حال شعر و ادب فارسی در بخارا و سمرقند و خوارزم و خجند و مرو و دیگر شهرها و روستاهای آن سامان شکوفا شد و به کمال خود رسید. حقیقت این

است که شعر فارسی که با کلام لطیف و سخن شیرین و دلنشین رودکی پایه‌گذاری شده بود بعدها به نقاط دیگر ایران انتشار یافت.

توجه سامانیان به زنده کردن زبان فارسی و فرهنگ ایرانی سبب شد که داستانهای ملی و تاریخی مانند *شاهنامه ابوالمؤید بلخی* و *شاهنامه ابومنصوری* به نثر نوشته شود. این کار در دوران غزنوی همچنان ادامه یافت و فردوسی بزرگترین حماسه‌سرای ایران اثر شگرف و بی‌مانند خود را در دوره سامانیان آغاز کرد و در زمان سلطان محمود غزنوی به پایان رسانید. دیری نگذشت که زبان فارسی ارج و پایه فرهنگی خود را در دوران غزنویان و سلجوقیان باز یافت. در این دوره حوزه جغرافیایی زبان دری و شعر و ادب فارسی گسترش یافت و از ماوراءالنهر و خراسان به سایر مناطق ایران و سرزمین‌های همسایه راه یافت و در کوتاه زمانی کاخ استوار ادب کلاسیک فارسی پایه‌ریزی شد.

در قرون سیزدهم و چهاردهم میلادی حملات چنگیز و تیمور به ایران و ماوراءالنهر یکی از مصائب تاریخی بود. در این دوره پراغتشاش و اضطراب، قتل عام و انهدام همه را تهدید می‌کرد. لشکریان چنگیز علاوه بر کشتن اهالی شهرها و روستاها و نابود ساختن همه چیز، گنجینه‌های فرهنگی و کتابخانه‌ها را که در دوره‌های پیش به اوج شکوفایی رسیده بود در آتش بیداد سوزاندند. با این حال در آرامشهای کوتاهی که دست می‌داد، حکومت‌های کوچک مانند شعب سلسله اتابکان سلجوقی در فارس و آذربایجان و خاندان خانیه یا آل افراسیاب در بخارا و سمرقند به علم و ادب توجه داشتند.^(۸) از شاهان و شاهزادگان تیموری که از شعرا و اهل ادب حمایت می‌کردند بیش از همه شاهرخ (۱۴۴۷) و ابوسعید (۱۴۶۹) و بایسنقر میرزا (۱۴۳۳) و سلطان حسین بایقرا (۱۵۰۶) مشهورند.^(۹) در

این دوره با همه دشواری‌ها و نابسامانی‌ها جمع‌کثیری از شعرا و نویسندگان و عرفا و دانشمندان فارسی‌زبان درخت تناور دانش و ادب را در ایران و ماوراءالنهر بارور کردند. در ایران می‌توان از منوچهری دامغانی، نظامی گنجوی، سعدی، حکیم عمر خیام نیشابوری، شیخ فریدالدین عطار، شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، خواجه نصیرالدین طوسی، حمدالله مستوفی، قطب‌الدین شیرازی، و در ماوراءالنهر از ناصر خسرو قبادیانی (اهل قبادیان در ناحیه مرو)، عسجدی مروزی، اوحدالدین انوری ابیوردی (اهل باورد)، نظامی عروضی سمرقندی، جلال‌الدین محمد مولوی بلخی، فخرالدین محمد تاشکندی، سعید فرغانی، محبوبی بخارایی (فقیه حنفی)، ضیاءالدین مسعود خجندی معروف به فارسی، کمال‌الدین مسعود خجندی از بزرگترین سرایندگان غزل‌های عارفانه، ابوالعباس لوکری (اهل لوکر از توابع مرو و همکار خیام در تنظیم زیج و گاهنامه ملکشاهی)، شرف‌الدین مسعود مروی طبیعی‌دان و ریاضی‌دان و منجم و صدها تن دیگر نام برد.^(۱۰) از زمره بزرگان خیوه می‌باید اختصاصاً از عارف و شاعر پهلوان محمود قتالی خوارزمی معروف به پوریای ولی نام برد که مزار او در خیوه به صورت زیارتگاهی در آمد. وی در عین آن که شاعر زبردستی بود پهلوانی نامدار نیز بود و همان کسی است که هنوز ورزشکاران مخصوصاً کشتی‌گیران ایران به هنگام زورآزمایی از او امداد می‌گیرند و اشعارش را نیز در زورخانه‌ها می‌خوانند.^(۱۱)

قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی دو قرنی است که در آنها بیش از همه ادوار دیگر شاعران و نویسندگان پارسی‌گوی از نواحی مختلف ماوراءالنهر برخاسته‌اند.^(۱۲) چون شماره کردن همه شاعران و نویسندگان و عرفا و دانشمندانی که از این دیار برخاسته‌اند و به فارسی نوشته‌اند در این مختصر

نمی‌گنجد تنها به یادآوری چند تن از مشاهیر این عصر اکتفا می‌شود.

الغیبیک پسر شاهرخ که پس از درگذشت پدر در سمرقند به پادشاهی نشست مردی دانشمند، ریاضی‌دان و شاعر بود و مانند بیشتر امیرزادگان تیموری به شعر و شاعری و زبان فارسی دلبستگی زیادی داشت. شعر دوستی او عبدالرحمن جامی، شاعر بلندپایه ایرانی را به دربار وی نزدیک ساخت. در زمان الغیبیک فرهنگ ایرانی در ماوراءالنهر به کمال رونق خود رسید. وی معروفترین دانشمندان ریاضی و نجوم عصر خود را در دستگاه خویش گرد آورد و با کمک آنان رصدخانه معروف الغیبیک را که از معروفترین رصدخانه‌های تاریخ اسلامی است بنیاد نهاد. دانشمندان درجه اول این گروه، غیاث‌الدین جمشید کاشانی (که کتاب *تاریخچه عصر الغیبیک* نشریه آکادمی علوم ازبکستان از او به عنوان برجسته‌ترین ریاضی‌دان جهان در قرن پانزدهم میلادی نام می‌برد)^(۱۳) و معین‌الدین کاشانی و قاضی‌زاده رومی بودند. الغیبیک به کمک ایشان زیج معروفی ترتیب داد که به «زیج الغیبیکی» مشهور است. خود الغیبیک که کتاب مهمی درباره این زیج نوشته، بقدری در علم هیأت تبخّر داشته که توانسته است، در پنج قرن پیش، گردش زمین را به دور خورشید فقط با اختلاف یک دقیقه و چند ثانیه محاسبه کند.^(۱۴)

وی گذشته از آثار علمی خود دارای اشعاری به زبان فارسی است که خواجه ابوطاهر مورخ قرن نوزدهم ترکستان از آنها به تفصیل سخن گفته است.^(۱۵) دربار الغیبیک مرکز شعرای متعدد پارسی‌زبان بود که معروفترین آنها عبدالرحمن جامی و کمال بدخشی است. جامی مدت نه سال در سمرقند بود. در عصر پادشاهی سلطان حسین بایقرا از سمرقند به هرات رفت و در دربار او راه

جست. وزیر سلطان حسین، امیر علی شیر که مردی دانشمند، شاعر و خطاط و از نوابغ عصر خود شمرده می‌شد،^(۱۶) به جامی ارادتی بی‌پایان داشت و اوقات فراغ را بیشتر در مصاحبت او می‌گذرانید. نامه‌های که میان این دو رد و بدل شده اکنون در کتابخانه‌ها و آرشوهای مختلف جمهوری‌های آسیای میانه نگاهداری می‌شود. امیر علی شیر متخلص به فانی (در اشعار فارسی) و نوایی (در اشعار ترکی) از رجال نامی و دانش‌گستر و هنردوست قرن پانزدهم میلادی است. در زمان وزارتش ارباب علم و ادب و هنر از هر دیاری به دربار سلطان حسین روی آوردند و آثاری جاودانی به گنجینه هنر و ادب فارسی افزودند. وی به دو زبان ترکی جغتایی و فارسی تسلط زیادی داشت و به هر دو زبان شعر می‌گفت و در ترکی شاعری بی‌مانند بود. پنج مثنوی مفصل به نامهای لیلی و مجنون، فرهاد و شیرین، سد سکندری، تحفة الابرار و سبعة سیاره به شیوه خمسه نظامی به ترکی جغتایی سروده است.^(۱۷) باید دانست پیش از نوایی نظم و نثر ترکی در میان سخنوران رونق نداشته است. ولی در زمان تیموریان خاصه امیر علی شیر با اشعاری که به این زبان سرود و کتبی که تألیف کرد این زبان را در ادبیات رواج داد. این مرد نیکنام امروز نزد ازبکان مقامی والا دارد. او را پایه‌گذار ادبیات ازبک و بانی زبان ملی خود می‌دانند. امیر علی شیر که خود نوازنده‌ای ماهر و نقاشی زبردست هم بود به ارباب هنر و نقاشان و خطاطان توجه خاص داشت، و بدین سبب در زمان او نسخه‌های نفیس و زیبایی به دست خطاطان هنرمند و خوش‌ذوق نوشته شده و به این ترتیب مجموعه‌های بدیع و باارزشی به وجود آمد که هنوز هم بسیاری از آنها از شاهکارهای هنری جهان به‌شمار می‌رود. از جمله این نفایس هنری شاهنامه بایسنقری است. یکی از نقاشان و مصوران این

زمان استاد کمال‌الدین بهزاد است که نقاشی بی‌نظیر و خوش‌نویسی باذوق بود.^(۱۸)

ازبکها و زبان ازبکی

روزی از جلیل، ایران‌شناس ازبک پرسیدم واژه «ازبک» به چه معنی است؟ با خشنودی در پاسخ گفت «آز» در ترکی، ضمیر مشترک است به معنای «خود» و «بک» صورت تصحیفی از «بیک» ترکی به معنای «بزرگ و مهتر» و لقبی است که به نجبا و بزرگزادگان ترک می‌دادند و با نام حکام محلی ازبک این لقب به‌کار می‌رفته است^(۱۹) مانند الغ‌بک و خواجه‌بک و طغرل‌بک و یوسف‌بک و نظایر آن و به روایتی دیگر «بک» مخفف «بیوک» به معنای «بزرگ» است.^(۲۰) آنگاه همکار ازبک با ناخشنودی افزود که در برخی زبانها از جمله در زبان اردو این لفظ را گاه در سبک شمردن کسی به‌کار می‌برند. آنگاه از من پرسید برگردان این لفظ به زبان فارسی چیست. گفتم اسم خاص را به زبان دیگر برگرداندن چه حاجت. اما اگر بخواهید «ازبک» را به فارسی برگردانم لفظ «خود سالار» را برمی‌گزینم. تبسّمی رضایت‌آمیز بر گوشه لبش نقش بست و از آن‌پس هرگاه او را «جلیل خودسالار» می‌خواندم «دماغدار»^(۲۱) ترش می‌دیدم.

ازبکها طایفه‌ای از ترکان شرقی هستند و از اعقاب چنگیزخانند که در قرن چهاردهم میلادی در ترکستان آن روزگار حکومت می‌کرد. ازبکها در نیمه دوم قرن پانزدهم میلادی رفته رفته نیرومند شدند. اوایل قرن شانزدهم میلادی یکی از پیشوایان آنان به نام شیبک‌خان یا محمد شیبانی از فرزندزادگان جوچی سودای جهانگیری در سر پروراند و سمرقند و بخارا و تاشکند را به زیر فرمان خود

درآورد و دودمان تیموری را که پس از مرگ سلطان حسین بایقرا در هرات ناتوان شده بود درهم شکست.^(۲۲) ازبکها از آن تاریخ همسایه شمال شرقی ایران شدند. در دوران صفویه در تاریخ ایران به نام ازبکها، به سبب کشمکشهای سیاسی که با پادشاهان صفویه داشتند بسیار برمی خوریم. شییک خان در سال ۱۵۱۰ از شاه اسماعیل صفوی شکست خورد و کشته شد. بعد از او پسرش کوچی خان یا کوچلک مدت ۲۸ سال سلطنت کرد و بین او و شاه طهماسب اول صفوی پس از چند بار زد و خورد صلحی برقرار شد. عبیدخان برادرزاده شییک خان تا سال ۱۵۳۹ با قدرت سلطنت کرد و جانشینان او عبیدالله خان و عبداللطیف خان پسران کوچلک تا سال ۱۵۴۳ نیمه استقلالی داشتند. در زمان شاه عباس اول صفوی ازبکان سخت شکست خوردند و دیگر نتوانستند به سرحدات ایران تجاوز کنند.^(۲۳)

حکومت خانهای شییبانی تا پایان قرن شانزدهم میلادی در سمرقند و بخارا ادامه داشت و خانهای کوکند تا سال ۱۸۷۵ در فرغانه و خانهای شییبانی خیوه تا سال ۱۹۲۰ در فرغانه و خیوه حکومت کردند.^(۲۴)

اتحاد آسیای میانه و روسیه تزاری به سال ۱۸۶۸ صورت گرفت و حکومت دست‌نشانده ترکستان روسیه به وجود آمد و از آن پس امیران محلی بخارا و خیوه سرسپردگان تزارها بودند. سرانجام در سال ۱۹۲۴ (هفت سال پس از انقلاب سوسیالیستی) بر اثر تقسیم‌بندی تازه‌ای، ترکستان روس به جمهوریهای کنونی ازبکستان^(۲۵) و تاجیکستان و ترکمنستان تقسیم شد.^(۲۶)

در جمهوری کنونی ازبکستان که ۴۴۷۴۰۰ هزار کیلومتر مربع مساحت دارد هیجده میلیون نفر زندگی می‌کنند و از نظر جمعیت مقام سوم را بین پانزده

جمهوری شوروی دارد (جمهوریهای فدراتیو روسیه و اوکرائین مقام اول و دوم را دارند). علاوه بر ازبکها که هفتاد درصد ساکنان این جمهوری هستند مردمی از ملیتهای دیگر از روسی و اوکرائینی گرفته تا قره‌قلپاق و تاتار و قزاق و تاجیک و قرقیز و کره‌ای و اویغور در این دیار به‌سر می‌برند. ازبکها در سایر جمهوریهای آسیای ترکمنستان و تاجیکستان و قزاقستان و قرقیزستان و نیز در کشورهای همسایه افغانستان و ترکستان چین و پاکستان نیز پراکنده‌اند.^(۲۷)

این واقعیت برای کسانی که به گذشته تاریخ ماوراءالنهر و خراسان بزرگ آشنایی دارند روشن است که تا زمانی نه‌چندان دور ازبکستان و ترکمنستان را خوارزم می‌نامیدند و عشق‌آباد (پایتخت کنونی جمهوری ترکمنستان) تا زمان ناصرالدین شاه قاجار جزو خاک ایران بود^(۲۸) و تاجیکستان کنونی (جمهوری فارسی‌زبان و آریایی‌نژاد آسیای میانه) همان تخارستان^(۲۹) قدیم و آخرین پناهگاه یزدگرد سوم پادشاه ساسانی است.

زبان مردم ازبکستان ازبکی است. این زبان یکی از شاخه‌های ترکی شرقی به‌شمار می‌آید که به آن ترکی «جغتایی» می‌گویند.^(۳۰) ترکی شرقی (ازبکی و ترکمنی) با زبان ترکی غربی (ترکان خزر و بلغار و قبیچاق و بیات و افشار) یکی نیست. با آنکه ازبکی از نظر زبان‌شناسی خویشاوند زبانهای ایرانی نیست، با واژگان فارسی آمیختگی زیادی دارد. ضمائر و اعداد و افعال ترکی است اما در اسامی و صفات از فارسی سرمایه گرفته است.

ازبکی را مدتها به خط عربی می‌نگاشتند تا اینکه ازبکها اوایل سال ۱۹۳۰ الفبای لاتین را برگزیدند. چند سال بعد در شیوه به‌کار بردن الفبای لاتین اصلاحاتی پدید آوردند. سرانجام در سال ۱۹۴۰ به پیروی از سیاست دولت

مرکزی در به‌کار بردن رسم‌الخط روسی در تمام جمهوری‌های شوروی، رسماً الفبای روسی جایگزین الفبای لاتین شد.^(۳۱) اینک ازبکی به خط روسی نوشته می‌شود با این تفاوت که در بعضی از حروف روسی اندک دگرگونی داده‌اند مثلاً (x) را به جای های ملفوظ و (x) را به جای (خ) به‌کار می‌برند. برای اصوات ازبکی که معادل روسی ندارد (مانند ق - ع - غ) در حروف روسی اندک دگرگونی به چشم می‌خورد.

به شرحی که در پیشگفتار گذشت، ادبیات فارسی تا دوران صفویه میان ایران و آسیای میانه مشترک بوده است. اما از آن‌پس ادبیات ترکی شرقی (جغتایی) پدید آمد. ولی چون ادبیات ازبکی به دست ازبکانی که به زبان فارسی تسلط وافر داشته‌اند پایه‌گذاری شده، نفوذ زبان فارسی به‌ویژه در زبان ادبی ازبک چشمگیر است. در ادبیات ازبک داستانهای عاشقانه شیرین و فرهاد و یوسف و زلیخا و لیلی و مجنون از فارسی اقتباس شده و گونه‌ای ترجمه از شعر و نثر فارسی در ادبیات ازبکی به‌کار رفته است.

فارسی در ازبکی

در زبان ازبکی امروزه واژه‌هایی که از فارسی گرفته شده فراوان است. فهرستی از این‌گونه واژه‌ها که در اینجا ارائه می‌شود مشتی از خروار است و آن شامل واژه‌هایی است که نگارنده این سطور در مدت چهار ماه اقامت خود در تاشکند در گفت و شنود روزانه با همکاران و دانشجویان بخش فارسی دانشکده خاورشناسی و مردم کوچک و بازار و یا رادیو و تلویزیون ازبکستان شنیده است و هرگاه در تلفظ یا معنی و کاربرد واژه‌ای به پرسشی برخورد، از همکاران ازبک‌زبان یاری جسته است.

یادآوری این نکته بجاست که در این مقاله هر جا سخن از واژه‌های فارسی می‌رود واژگان امروز این زبان مورد نظر است اعم از واژه‌هایی که از زبانهای ایرانی (اوستایی، پارتی، سغدی، پهلوی، خوارزمی، پشتو، کردی، بلوچی و غیره) گرفته شده و یا از زبانهای دیگر به زبان فارسی امروزه راه یافته است. به عبارت دیگر واژه‌های فارسی امروز شامل کلیه واژه‌هایی است که طی دورانهای تاریخی از زبانهای ایرانی و غیر ایرانی من جمله یونانی، آرامی، هندی، عربی، ترکی و مغولی و زبانهای اروپایی گرفته شده است.

واژه‌های فارسی به چند صورت به زبان ازبکی راه یافته‌اند. در اینجا برای بررسی و گروه‌بندی این واژه‌ها فقط به چند نمونه از هر کدام بسنده می‌کنیم:

الف - واژه‌هایی که در فارسی و ازبکی، در تلفظ و معنی، تقریباً به یک صورت به کار می‌روند. از این گونه‌اند واژه‌هایی چون:

بازار، دکان، گذر، دشت، زندان، کاشانه، پایتخت، خانقاه، فراز، گور، آتش، آفتاب، ابر، باد، درخت، پروردگار، شاه، شاهزاده، سوداگر، مهمان، میزبان، دوست، آدم، انسان، پاسبان، مرد، چوپان، پیغمبر، پادشاه، گیاه، پیاله، آشپز، زندانبان، مردم، خلق، معلم، زرگر، بزاز، دهقان، اوباش، پول، نان، شراب، شربت، چمن، سبزه، سبزه‌زار، پالیز، بستان، گلستان، چای، شکر، شیرینی، شور، آناناس، شاتوت، گیلاس، به، بادام، انار، شفتالو، انجیر، آلو، لوبیا، ماش، پیاز، مرغ، طاووس، آهو، پرنده، اژدر، شیر (حیوان)، گاو، جام، گله، رنگ، سفید، آشنا، کتاب، دفتر، دانش، آزمایش، جنبش، پرورش، نمایش، اسم، نام، نامزد، ابرو، گردن، نمد، چمدان، خرسند، تاریخ، کار، کاردان، پیاده، گریان، گرم، خاک‌انداز، خبر، لب، لهجه، مرگ، مبادا، شام، نماز، جانماز، اشکاف، نییره، پر، پری، شاد، پیر، چرخ، پولاد، گروه،

شبکور، پریشان، گنگ، نطق، نازنین، نادان، چاک، شرق، شرق‌شناسی، پناه، شاید، غم، شهلا، پوستین، نور، ناگاه، پروانه، پوچ، مست، پایین، بالا، رهبر، منار، دلبر، کهربا، زرنگ، اگر، یا، هم، فقط، گواه، پوست، پاشنه، پست، گرفتار، گاه‌گاه، جادو، جادوگر، چاک، کمانچه، خرید، خریدار، لقمه، کارخانه، لاقل، بدن، دوات، دقیقه، خمیر، جهان، چرخ، جهنم، کاسه، خراب، لرزه، چاره، جلد، جسور، لقب، کور، خط، خطاط، خنجر، کر، لاله، کوزه، بزم، دغل.

ب - واژه‌های فارسی که در زبان ازبکی تلفظ دیگری به خود گرفته ولی به همان معنی در فارسی به کار می‌روند. دگرگونی تلفظی در مصوتها (vowels)، صامتها (consonants)، مصوت‌های مرکب (diphthongs) و نیز در افزایش و کاهش هجاها (syllables) دیده می‌شود.^(۳۲)

۱- دگرگونی مصوتها در واژه‌های چون:

کوچک / kičik / ، بلند / baland / ، خزانه / xazina / ، مژه / miža / ،
گردش / gardiš / ، نرخ / narx / شوخ / šox / ، اسباب / asbāb / ، گوشت /
gošt / ، گل / gol / ، هیچ / heč / ، زهر / zahar / ، شهر / šahar / ، شیرین /
šarīn / ، دهلیز / dahliz / ، دشنام / dašnām / ، زیبا / zibā / ، میوه / meva / ، زلف /
zulf / ، گاومیش / gawmuš / ، گاز / gaz / ، پیشانی / pešana / ، پرده / parda / ،
گرداب / girdāb / ، خاشاک / xašak / ، چادر / čadir / ، خیال / xayāl / ، نخود /
nāxāt / ، گاو / gāwāb / ، نسخه / nisxa / ، نازک / nāzik / ، پدر / padar / ، پلاس /
palas / . (گلیم، فرشی که پرز ندارد)، پنجره / panjara / ، شکست / šokast / ،
شاگرد / šagird / ، خویش / xeš / ، کافر / kāfir / ، پسته / pista / ، چنار / činār / .

۲- دگرگونی صامت‌ها در واژه‌هایی چون:

کلم / *karam* ، برابر / *barāwar* یا / *barāvar* ، برگ / *bark* ، قلب / *galb* ، قهوه / *kahwa* ، قرض / *garz* ، جواب / *jawāp* ، شلوار / *čalwār* ، چربی / *čarwi* ، جوجه / *čuja* ، مقصد / *maxsat* ، پیله / *pella* (پرده نازکی که کرم ابریشم از لعاب دهن خود به دور خود می‌تند، جمعه / *juma* ، کفتر: کبوتر / *kaptar* ، ابزار، افزار / *abzal* ، افگار / *abgār* ، چرخ فلک / *čarxpalak* ، پهلوان / *palwān* ، نزاع / *nizā* ، نفع / *naf* ، گیاه / *giyā* ، شمع / *šam* .

۳- دگرگونی توأم صامت‌ها و مصوت‌ها مانند:

گشنیز / *kašnič* ، مسجد / *mačid* ، یا / *masčit* ، نردبان / *narwān* ، دلگشا / *dilkuša* ، کودک / *godak* ، کفش / *kabuš* ، کفشدوز / *kabūšduz* ، امید / *umit* ، خروس / *xorūz* ، ناشتا / *nānūwtā* ، پنبه / *paxta* ، گنبد / *gunbaz* ، درهم / *dirham* ، کشور / *kišwar* ، نویسنده / *nawisanda* ، نییره / *nawara* ، نوبهار / *nawbahār* ، پایگاه / *paygak* ، رسوا / *raswā* ، ابریشم / *abričim* ، پرتقال / *purtaxā* ، پشیمان / *pašymān* ، خشت / *ğišť* ، گواهینامه / *guwahnāma* ، حنا / *xina* ، خلوت / *xilwat* ، قره‌نی / *karanay* ، کره (زمین) / *kurra* ، خدمت / *xizmat* .

۴- دگرگونی مصوت‌های مرکب مانند:

ویران / *wayrān* ، ایوان / *aywān* ، دایره / *dāyra* ، اوزان / *awzān* ، خوف / *xawf* ، خیر / *xayr* ، شیطان / *šaytān* ، پشیمان / *pušaymān* ، نوبت / *nawbat* ، نی / *nay* ، نیزه / *nayza* ، پیوند / *paywand* ، گوهر / *gawhar* ، کیف / *kayf* .

۵- واژه‌هایی که به چند گونه تلفظ می‌شوند. مانند:

رحمت / raxmat / یا / rahmat / ، کباب / kawāb / یا / kabāb / ، بعضی /
 / bazī / یا / ba'zī / ، یا ba:zī خبر / xabar / یا / xawar / ، استکان / stakan / یا /
 / istakan / یا / istakān / ، فکر / fikr / یا / fikir / یا / fikri / ، اسم / ism / یا / ismi /
 یا / isim / ، مسجد / masčid / یا / masjit / یا / mačid / ، آخوند / āxund / یا /
 / axūn / ، ترازو / tarāzī / یا / tirāzū / ، تماشا / timāšā / یا / tīmāšā / ، بادنجان /
 / patinjān / یا / pātinjān / ، پایگاه / paygāh / یا / paygāk / ، جامع / jāme / یا /
 'jame / ، لیمو / limu / یا / limān / .

ناگفته پیداست واژه‌های فارسی که از دیرزمان به زبان ازبکی راه یافته، نمی‌توانسته برای همیشه رنگ و رو و تلفظ اصلی خود را حفظ کند. به طوری که پیش از این گذشت دگرگونی‌های تلفظی، گاهی ساده و اندک، و گاهی پیچیده و درخور بررسی است. در این میان برخی از دگرگونی‌ها منظم و قابل پیش‌بینی و توجیه است. برای روشن شدن این نکته چند نمونه را بررسی می‌کنیم:

در تلفظ واژه‌هایی چون / wiždān / (وجدان)، / parwā / (پروا)، / awwal / (اول) و نظایر آن صامت / w / جایگزین صامت / v / شده است. همچنین در واژه‌های مختوم به های غیر ملفوظ (= های بیان حرکت صامت ماقبل) چون / xāna / (خانه)، / paranda / (پرنده)، / hamiša / (همیشه)، صامت آخر در ازبکی مفتوح تلفظ می‌شود. این شیوه تلفظی در برخی گویشهای فارسی ایران و فارسی رایج در افغانستان هنوز رایج است. سبب چنین دگرگونی تلفظی تأثیر ویژگی‌های زبان ازبکی و هماهنگی آواهای فارسی با دستگاه صوتی آن زبان است. بی‌گمان عوامل دیگری نیز چون تأثیر تلفظی گویشهای فارسی (افغانی و تاجیکی و غیره)

و روسی و گذشت زمان و پدید آمدن مرزهای جدید جغرافیایی بین کشورها و به کار بردن رسم الخطهای متفاوت در زبانهای ازبکی و فارسی در کار است. به طوری که در نمونه‌های بالا دیده می‌شود دگرگونی‌ها در مصوتها پیچیده‌تر، فراوانتر و آشکارتر از صامت‌هاست.

*

واژه‌های فارسی در ازبکی تنها در تلفظ دستخوش دگرگونی نمی‌شوند، بلکه در معنی و کاربرد دستوری و ترکیب و پیوندهای بدیع نیز به نکاتی جالب برمی‌خوریم که گواهی‌های آن بسیار است. مانند:

ج - واژه‌هایی که به معانی دیگری در ازبکی به کار برده می‌شوند. (در این فهرست معنی ازبکی واژه‌ها در هلالین داده شده است):

خیر (خدا حافظ)، سبزی (هویج)، شبرنگ (سیاه)، قلم (مداد)، قلمدان (جامدادی)، درمان (قوت، توان)، دریا (رودخانه، مانند سیردریا به جای سیحون، و آمودریا به جای جیحون)، آرامگاه (پارک)، خزان (برگ پژمرده)، پس (لحظه)، استکان (لیوان آبخوری)، افسرده (خاموش)، تازه (تمیز)، شربت (آب میوه)، کوچه (خیابان)، پفک (حباب صابون، بالون، بادکنک)، کمر (کمر بند)، چهارپایه (نیمکت)، چهار باغ (ملک شخصی)، کرسی (صندلی)، شکرآ (سالاد فصل که با خیار و گوجه فرنگی و پیاز و فلفل و نمک درست می‌کنند)، تکلیف (دعوت)، افلاس (کتیف)، عجایب (خنده‌دار)، شیرین کام (مژدگانی)، شفتالو (هلو)، چرم (تخت کفش)، پای انداز (فرشی که به احترام مهمان می‌گسترند red carpet)، بادنجان (گوجه فرنگی)، پلنگ (کوله پشتی)، خسته (مریض)، کفیل (شاهد).

د - واژه‌هایی که در تلفظ و معنی متفاوتند. مانند:

godak / (کودک شیرخوار)، / guzal / (خوشگل)، / gina / (خشم،
 آزدگی، تغییر)، / gilam / (فرش)، / sinf / (کلاس، دانشپایه)، / gayrat /
 (مهارت، انرژی)، / nuskxa / (مثال، نمونه)، / kissa / (جیب)، / panja / (مچ،
 انگشت)، / panšāxa / (چنگال)، / tapa / (بالا)، / šamāl / (باد)، / paša /
 (مگس)، / darmān / (قدرت، توانایی)، / palla / (زمان، مرحله)

هواژه‌هایی که کاربردهای متفاوت در دو زبان دارند. مانند:

rahmat / (با عرض تشکر)، / marhamat / (قابل نیست، در پاسخ تشکر
 از کسی به کار می‌رود)، / iškal / (دشوار)، / maxsus / (فرد، ویژه)، / šitab / .
 و - پیوند مفردات فارسی با ازبکی. شماره این گونه واژه‌ها بسیار و ساخت
 آنها گوناگون است. نمونه‌های زیر فقط اندکی از بسیار است:

۱- پیوند واژه‌های فارسی با وندهای ازبکی:

الف - با پسوند lap (نشانه قید): / a / (به تندی، به سرعت)، / zurlap /
 (به زور)، / xāhlap / (به میل، به خواهش)، / kilālap / (به کیلو، کیلویی)
 ب - با پسوند siz / (بی، بدون) و با افزودن آن به اسم، صفت درست
 می‌شود. مانند: / hunarsiz / (بی هنر)، / sawādsiz / بی سواد.

ج - با پسوند lik / یا / lig / که برای ساختن اسم معنی یا صفت به کار
 می‌رود. مانند: / dustlik / (دوستی، اسم معنی)، / mazdaklik / (مزدکی) /
 kabābpazlik / (کباب‌پزی)، / nawruzlik / (عیدی)، / sartarāšlik / (سر تراشی،
 سلمانی).

د - با پسوند li / برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود. مانند: /
 hunarli / (با هنر).

ه — با پسوند / rāg / (نشانه صفت تفضیلی). مانند: / balandrāg / (بلندتر)، / tezrāg / (تندتر، تیزتر).

و — با پسوند / či / (دارنده، کننده). مانند: / xizmatči / (نوک‌ر)، / jārči / (جارچی، کسی که در کوچه و بازار مطلبی یا حکمی را با آواز بلند به اطلاع مردم می‌رساند)، / šekārči / (شکارچی)، / čāpči / (چاپچی).

این پیوند با واژه‌هایی مأخوذ از زبانهای اروپایی، هم در هردو زبان به کار می‌رود. مانند: / postči / (نامه‌رسان)، / telefonči / (تلفونچی).

ز — با پسوند / bāši / (سردار، سردسته). مانند: / hakimbāši / (عنوانی که در قدیم به طبیب معروف یا سردسته طبیبان اطلاق می‌شده است).

ح — با پسوند / tāš / یا / daš / (یار، دوست، صاحب، و نیز معادل «هم»). مانند: / xājadāš / (خواجه تاش، دو نفر که در خدمت یک خواجه باشند)، / watandāš / (هموطن)، / šahartāš / (همشهری).

ط — با پسوند / da / (علامت قید). مانند: / šahara / (در شهر)، / ādatda / (عادتاً).

ی — با پسوند / lar / (علامت جمع)، مانند: / ādamlar / (مردم)، / ketāblar / (کتابها).

بسیاری از اسمهای فارسی یا عربی که جمع بسته شده‌اند، در ازبکی دوباره جمع بسته می‌شوند. مانند: / mewajātlar / (میوجات)، / sabzijātlar / (سبزیجات)، / awlādlar / (اولاد)، / ašya‘lar / (اشیاء)، / fogaralar / (فقرا)، / axbaratlar / (اخبار)، / jawahiratlar / (جواهر).

واژه‌هایی چون اخبار و جواهر در واقع سه‌باره به جمع درآمده‌اند.

ک - با پیشوند / sir / (نشانه صفت). مانند: / sirsāyā / (با سایه).

۲ - پیوند وندهای فارسی با واژه‌های ازبکی. مانند:

الف - با پیشوند «نا»: / nātoğri / (نادرست).

ب - با پیشوند «بی» که در ازبکی / be / تلفظ می‌شود. مانند: / besanāg /

(بدون شمردن)، / bexarxša / (بی‌وسواس)، / beunum / (بی‌حاصل).

ج - با پسوند «زار»: / kokatzār / (چمنزار، مرغزار).

د - با پسوند «پز»: / mantīpaz / (متی‌پز). (۳۳)

ه - با پسوند «کار»: / paxtakār / (پنبه‌کار).

و - با پسوند «دار»: / yāradār / (زخم‌دار).

۳- ترکیب واژه‌های فارسی با ازبکی. مانند: / yatagxāna / (اتاق خواب، /

awgatxāna / (اتاق نهارخوری)، / išxāna / (محل کار)، / harxil / (همه‌گونه،

خیل در ازبکی یعنی گونه)، / bāybacca / (توانگرزاده، بای در ازبکی یعنی

توانگر)، / calasawād / (کم‌سواد)، / kulrang / (خاکستری)، / etikduz /

(کفشدوز).

در واژه‌های مرکب گاهی به مفردات روسی و زبانهای اروپایی که در

ازبکی به کار می‌روند نیز برمی‌خوریم. مانند: / gāzixān / (روزنامه‌خوان)، که

جزء اول / gāzit / «روزنامه» مأخوذ از روسی و جزء دوم «خوان» فارسی است.

چند نمونه دیگر از این قبیل: / vānna xāna / (حمام)، / kunsūl xāna /

(کنسولگری)، / pusta xāna / (پستخانه).

آمیختگی واژه‌های فارسی با ازبکی نه تنها در اسم و صفت و قید است،

بلکه در افعال هم دیده می‌شود.

در فعل‌های ساده و مرکب با برخی از واژه‌های فارسی مصدر و فعل ساخته‌اند. مانند: / zaharla- / (مسموم کردن)، / gulla- / (شکفتن، گل دادن)، / sarmāla- / (سرما خوردن) / šaydā bilmāq / (دلباخته، عاشق)، / paywand / gilmāq / (پیوند زدن)، / pašimān bilmāq / (تأسف خوردن)، / pulla- / (فروختن)، / capta- / (چیزی را به چپ گردانیدن)، / marhamatgil / (خوش آمد گفتن)، / mihmanqi / (پذیرایی کردن)، / bayanet / (بیان کردن)، / šaytānlā / (حالت غش به کسی دادن)، / xatla- / صورت‌برداری کردن).

ز - در برخی از واژه‌های مرکب از مفردات فارسی رایج در ازبکی، کلمه‌های فارسی به معنایی به کار می‌رود که امروز در زبان فارسی ما ایرانیان متداول نیست. ولی این واژه‌های فارسی بدیع و جالب توجه است و به آسانی درک می‌شود زیرا در ساخت آنها واژه‌های آشنا به کار رفته است. مانند:

شیرین دماغ (سرحال)، مسخره‌باز (دلچسب)، دارباز (بندباز)، کم‌دیدار (کم‌پیدا)، باغ کوچه (کوچه باغ)، خانه ویران (خانه خراب)، کله‌پوش (کلاه، دوپی) (۳۵)، نیزه‌بردار (نیزه‌دار، نیزه به دست)، نمک‌آب (آب نمک)، سرتراش (سلمانی، آرایشگر)، خان تخته (میز، کرسی)، دست روخوان (رومیزی، سفره)، دستمایه (سرمایه)، گورکاو (گورکن)، گاوران (چوبدستی چوپان)، خالوچه (خالوزاده، بچه‌خاله)، چیتگر (چیت‌ساز)، چار ناچار (خواه ناخواه)، کیسه‌بر (جیب‌بر)، آشخانه (آشپزخانه، غذاخوری)، پنج شاخه (چنگک باغبانی، معمولاً سه شاخه است)، شب‌چراغ (شب‌نما)، خام کله (سبک مغز)، مزارستان (گورستان)، کسل‌خانه (بیمارستان)، نانوانخانه (نانوایی)، هم‌شیشه (هم‌پیاله)، شیشه رنگ (شفاف)، شیشه‌ساز (شیشه‌گر)، دماغ‌دار (متکبر، ازخود راضی)،

بلندآواز (بانگ) بتخانه (کلیسا)، توت زمینی (توت فرنگی)، کم بر (کم عرض)، کمک چی (مددکار)، سیاهدان (دوات)، خدمت چی (خدمتکار، نوکر)، پاشب (مأمور گشت شبانه)، آش تخته (خمیر)، رومال (روسری)، حیوانات باغی (باغ وحش)، شکرپز (قناد)، پای دیوار (بنیاد)، آبدسته (آفتابه)، نوبت چی (نگهبان، پاسدار)، گل کاغذ (کاغذ دیواری)، گیاه‌بند (معتاد به علف)، (۳۶) گپ‌خانه (باشگاه، کلوپ).

بجاست که بر شمار واژه‌های فارسی، نامهای ایرانی رایج در زبان ازبکی را نیز افزود. از آن جمله:

نامهای جغرافیایی: بخارا، خوارزم، سمرقند، مرو، سمنگان، شهر سبز، فاراب، نخشب، شیرآباد، افشانه (افشنه، زادگاه ابوعلی سینا در نزدیکی بخارا)، میمنه، اندیجان، نسا، فرغانه، عشق‌آباد، کمانگران، بیرون، شهر سالار، دره مرغاب، کوه بادخیز، تپه افراسیاب، رودخانه سالار، رودخانه زرافشان، رود سرخاب، رود افسرده، رود بخارا، تل برزو.

بناهای تاریخی: چهار منار، مسجد کلان، ارگ، مدرسه میرعرب (مرکز اسلامی آسیای میانه)، تیم (بازار) عبدالله‌خان، مدرسه جویبار، میدان ریگستان، شاه زنده، گور امیر، مدرسه شیردار، مدرسه طلاکاری، چشمه ایوب، مسجد خیرآباد، قصر ورخش، مسجد بی‌بی خانم، مسجد کبود، مقبره روح‌آباد، مناره اسلام خواجه، مسجد نمازگاه، خانقاه خواجه زین‌الدین، موزه ابن سینا، ارگ کهنه، مزار پهلوان محمود، گنبد سیدان، مسجد بالاحوض، تکیه صرافان، مدرسه جویبار، مدرسه مادر جهان، مزار خواجه پاره‌دوز، مدرسه کوران، چشمه ناوهدان.

محلات و دروازه‌ها: نان بازار، پهلوان دروازه، در آهنین، کوش دروازه،

دروازه شیران، نمازگاه، دروازه مهر، در شارستان، در نور، بازار عبدالله خان، دروازه بخارا، دروازه چهار رهه، دروازه سوزنگران، کوی چوپانان، بازار موزه‌دوزان.

نام اشخاص: ازبک‌ها در نام‌گذاری فرزندان خود در کنار نامهای ترکی و مغولی و روسی چون: آپیک، ارسلان، سنجر، تیمور، ارمغان، لیدا، آلما، بایرام، چاپار، ساناز، جیران، بیوک، اندره، کاترین، اینور، ایونا، نامهای خوش‌آهنگ و دلایز ایرانی را نیز برمی‌گزینند. در دانشکده خاورشناسی دانشگاه دولتی تاشکند به نامهای آشنا برخوردیم. نامهایی چون فیروزه، دلداده، نیلوفر، شهناز، گلرخ، بهاره، آزاد، خداداد، نوروز، رستم، سوسن، بختیار، شهپر، امید، نگاره، ترانه، برنا، گلچهره، برزو، گلنار، مرجان، غزاله، آذر، شهرزاد، بهزاد، درویش، سالار، شاهرخ، فیروز، قهرمان، بانو، توراندخت، زری، ستاره، شاهدخت، لاله، امید.

این شیوه دلپذیر که از پیوند معنوی مردم این دیار با فرهنگ ایرانی حکایت می‌کند، هنوز در آسیای میانه پابرجاست. نامهای ایرانی بر فروشگاه‌ها، سازمانهای اداری و فرهنگی، خیابانها، و میدانها کمیاب نیست. نامهایی چون پارک گلشن، رستوران گلستان، کنسرت بهار، استادیوم پخته‌کار، چایخانه سمرقند، کفاشی گلنار، مهمانخانه دوستی، بازار فرصت، بازار علایی، خیابان نوایی، خیابان فارابی، کتابخانه نوایی، سینمای میر، سینمای جامی، میدان رودکی، بازار چهارسو، اپرای نوایی، تئاتر حمزه، دانشسرای نظامی، انستیتوی خاورشناسی بیرونی.

دلچسب‌ترین و شاعرانه‌ترین نامی که نظرم را به خود جلب کرد مجسمه فرهاد کوه‌شکن در شهر نوبنیاد نوایی بود. درست یک ربع قرن پیش وقتی در

حاشیه ریگزار سرخ (قزل قوم) که سابق بر این در آنجا نه آبی بود و نه آبادی، شهری زیبا و امروزی بنا می‌کنند آن را نوایی می‌خوانند و در مرکز این شهر نوین یاد فواره عظیمی می‌سازند که مجسمه فرهاد کوه شکن در وسط آن شکوه و ابهت خاصی دارد و پیوند این سرزمین را با خاطره دراماتیک قهرمانان نظامی شاعر در خاطره‌ها زنده می‌کند. چشمه پر آب و زوال‌ناپذیر این فواره را فرهاد به آنجا کشانده است.

که هست اینجا مهندس مردی استاد

جوانی نام او فرزانه فرهاد

راز بقای زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در این خطه، نفوذ سیاسی و مذهبی نیست بلکه میراث مشترک معنوی است. وجود هزاران واژه فارسی در ازبکی و آمیختگی آنها با این زبان نشانه آن است که تا چه اندازه زبان فارسی در این دیار ریشه‌دار است. با آن که پس از برقراری دولت سوسیالیستی شوروی زبان روسی زبان رسمی رابط بین ملیتها و ترجمان عقاید و افکار مردم جمهوری‌های پانزده‌گانه شوروی از جمله جمهوری‌های آسیایی آن کشور است، فارسی هنوز در این خطه خواستارانی فراوان دارد. امروزه در ازبکستان و سایر جمهوری‌های آسیای میانه زبان علم و صنعت و سیاست روسی است، اما زبان دل صاحب‌دلان، زبان خیام و مولوی و جامی و فانی است. در فرا گرفتن فارسی می‌کوشند و چون با آن مأنوس گشتند از آن دل بر نمی‌گیرند.

یادداشت‌ها:

۱ و ۳. Knobloch, Edgar, *Beyond the Oxus*, Ernest Benn Limited, London, 1972, pp. 19-20.

۲. Hambly, Gavin, *Central Asia*, Weidenfeld and Nicolson Ltd. London, 1969, p. 20.

۴. بهار، «ملک الشعراء» محمدتقی، سبک‌شناسی، جلد اول، چاپ سوم، تهران ۱۹۷۰، ص ۱۱۰۷؛ شفا، شجاع‌الدین، جهان ایران‌شناسی، جلد اول، ۱۹۶۹، ص ۶۴۹.
۵. تاریخی که در برابر نام ادبا و دانشمندان در هلالین آمده، سال درگذشت آنان را نشان می‌دهد.
- ۶ و ۷. ایرانشهر، جلد اول، ۱۹۶۳، ص ۶۵۵-۶۶۶.
۸. بهار، «ملک الشعراء» محمدتقی، سبک‌شناسی، جلد سوم، چاپ سوم، تهران ۱۹۷۰، ص ۲۰۸.
- ۹، ۱۰، ۱۱. شفا، شجاع‌الدین، جهان ایران‌شناسی، جلد اول، ۱۹۶۹، ص ۶۶۵-۶۶۹.
۱۲. همان کتاب، ص ۶۷۳-۶۷۸ شامل فهرست مفصلی است از ادبا و دانشمندان و عرفای پارسی‌گوی که از ماوراءالنهر برخاسته‌اند. بر این فهرست طولانی باید نام چند تن از پادشاهان سلسله شیبانی ازبکان را که همه به پارسی شعر گفته‌اند افزود. نخستین آنها شیبیک‌خان ازبک (ابوالفتح محمد شیبانی خان) پادشاه معروف سلسله ازبکان ماوراءالنهر است که به دست شاه اسماعیل صفوی در سال ۱۵۱۰ کشته شد. وی با آن که دشمن سرسخت ایران بود به ادب فارسی علاقه داشت و عده‌ای از شاعران معروف پارسی‌گوی من جمله بنانی هروی در دربارش به سر می‌بردند و خود نیز به فارسی شعر می‌گفت. پس از او به ترتیب عبدالله خان شیبانی (متخلص به عبیدی)، علی‌خان شیبانی پسر سلطان ابوالخیر شیبانی (متخلص به بزمی)، عبدالله خان سوم شیبانی، سلطان مظفر شیبانی، عبدالعزیزخان شیبانی (متخلص به عزیززی) که بنا به وصیت خود در جوار مرقد بهاء‌الدین نقشبند به خاک سپرده شد، همگی اشعاری به زبان فارسی گفته‌اند.
- ۱۳، ۱۴، ۱۵. همان کتاب، ص ۶۸۵.
- ۱۶، ۱۷. نیکوهمت، ا. «امیر علی‌شیر نوایی»، مجله وحید، شماره چهارم، دوره دهم، ۱۹۷۲، ص ۴۲۹-۴۳۵.
۱۸. بهار، «ملک الشعراء» محمدتقی، سبک‌شناسی، جلد سوم، چاپ سوم، تهران ۱۹۷۰، ص ۱۴۴.
۱۹. *The Descriptive Dictionary of Uzbek*, Uzbek Academy of Sciences, Pushkin Institute of Language and Literature, Moscow, Russian Language, 1981.
۲۰. همان کتاب.
۲۱. این واژه در ازبکی به معنی ازخود راضی و متکبر به کار می‌رود.
۲۲. Knobloch, Edgar, *Beyond the Oxus*, Ernest Benn Ltd, London, 1972, pp. 40-41.
- ۲۳ و ۲۴. فرهنگ فارسی معین، ذیل ازبک.
۲۵. ازبکستان امروز سرزمینی است وسیع و عریض که از زیبایی و برکات طبیعت نیز برخوردار است. فراوانی آفتاب و گرما و رودخانه‌های پرآب و جلگه‌های حاصلخیز از خصوصیات جوی آن است.

- ازبکستان در خاور با جمهوری مردم فارسی‌زبان تاجیکستان و در جنوب اندکی با افغانستان و در شمال و مغرب با جمهوری‌های مردم ترک‌زبان قزاقستان و قرقیزستان هم‌مرز است.
- ۲۶، ۲۷. «ازبکستان، دیروز، امروز و فردا»، نشریه انجمن دوستی و روابط فرهنگی ازبکستان با کشورهای آسیای میانه.
- ۲۸، ۲۹. مهرین، عباس، تاریخ ادبیات ایران در خارج از ایران، تهران، سال ۱۹۷۳، ص ۲۶۰-۲۶۱.
۳۰. فرهنگ فارسی معین، ذیل ازبک.
۳۱. Waterson, Natalie, *Uzbek-English Dictionary*, Oxford University Press, 1980, p. XVI.
۳۲. برای پرهیز و کاستن از دشواری‌های چاپی فقط در نشان دادن تلفظ واژه‌های فارسی رایج در ازبکی از الفبای آوانگاری (transcription) معمول بین زبان‌شناسان بهره جسته‌ام. واژه‌های فارسی که تقریباً به صورت اصلی خود در ازبکی به کار می‌روند به خط فارسی نوشته شده‌اند.
۳۳. manti نام غذایی ازبکی است.
۳۴. با آن که معنی افعال ازبکی در هلالین به صورت مصدر داده شده علامت - در آخر فعل، ریشه فعل را (بدون پسوندهای صرفی) نشان می‌دهد.
۳۵. کلاه ازبکی.
۳۶. علفی که بعضی از آدمیان می‌کشند نه علفی که حیوانات می‌خورند.